

{ کتابِ کوچک }



{کتابِ کوچک}

{مُتاریخِ دربارِ نوشتن}

فرشته نوبخت



لوگوس

سرشناسه: نوبخت، فرشته، ۱۳۵۴-
عنوان و نام پدیدآور: کتاب کوچک: جستارهایی درباره‌ی نوشتن / فرشته نوبخت.
مشخصات نشر: تهران، لوگوس، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۹۹ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۸۸-۹۹-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر: جستارهایی درباره‌ی نوشتن.
موضوع: داستان‌نویسی
موضوع: Fiction -- Authorship
موضوع: داستان -- هسته‌های داستانی، بی‌رنگ‌ها، و غیره
موضوع: Fiction -- Stories, plots, etc.
رده‌بندی کنگره: P۸۳۳۵۵
رده‌بندی دیویی: ۸۰۸/۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۴۱۴۰۷۱
وضعیت رکورد: فیبا

کتاب کوچک: جستارهایی درباره‌ی نوشتن

فرشته نوبخت

طراح جلد: دکتر سید مهدی حسینی

ویراستار: ع. رهنما

شابک: ۹۷۸۶۲۲۶۲۸۸۹۹۶

شمارگان: ۳۰۰

چاپ اول: ۱۴۰۰



برای مشاهده قیمت و اطلاعات بیشتر کد بالا را اسکن کنید
یا به وب‌سایت نشر لوگوس مراجعه کنید.

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً یا جزئاً، به هر شکل اعم از چاپ، فتوکپی، اسکن، صوت، تصویر یا انتشار الکترونیک بدون اجازه مکتوب از نشر لوگوس ممنوع است.

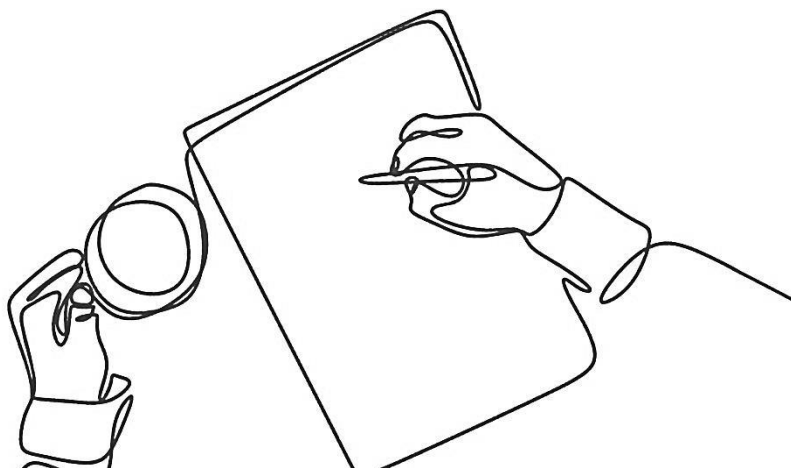
ایمیل: info@irlogos.com

تماس با مرکز پخش: ۰۹۰۲۱۵۴۰۰۴۲

فروشگاه برخط لوگوس: www.irlogos.com

ذهن وقتی به ساختن مشغول است
نیازمندِ همه‌ی جسارت و اعتماد به خود است.

«ویرجینیا وولف»



فهرست

۱.....	به عنوان مقدمه
۵.....	بخش اول
۷.....	چرا داستان؟
۱۱.....	نوشتن سفر است
۱۷.....	گسترش طرح
۲۳.....	در باب اهمیت راوی
۲۹.....	راویان شکرشکن
۲۹.....	(انواع راوی داستانی)
۳۵.....	شخصیت و پیرنگ
۴۱.....	فضا و اتمسفر
۴۷.....	بخش دوم
۴۹.....	زبان و معنا
۵۷.....	جدال و کشمکش
۶۳.....	گفت‌وگو
۷۳.....	ریزوارگی: تبدیل جهان به کلمه
۷۹.....	رازوارگی: تلالوئی در تاریکی
۸۵.....	زمان: جادوی شهرزاد
۹۱.....	فراداستان: داستان و داستان و داستان
۹۷.....	و همچنان: چرا داستان؟

به عنوان مقدمه

وقتی پسرم کوچک بود، برایش قصه می‌گفتم و در واقع قصه‌هایی از خودم می‌ساختم. برای ساختن قصه‌ها، از تکه‌های داستان‌هایی که در ذهنم بود استفاده می‌کردم. مثلاً ماهی سیاه کوچولو را می‌انداختم در رودخانه‌ی خروشان‌ی که از زیر پلِ گدوک می‌گذشت چون آنجا آب‌بازی کرده بود و آن خاطرات تخیلش را تحریک می‌کرد. یا تام سایر را می‌آوردم در آشپزخانه‌ی خانه‌ی خودم و می‌شد برادرِ نداشته‌ی پسرم و آن وقت قصه‌های ترکیبی از شیطنت‌های هر دوشان می‌ساختم. آن‌ها با هم به سیب‌زمینی‌های سرخ‌شده و فیله‌مرغ‌های سوخاری، ناخنک می‌زدند و به جای نوشتنِ مشق‌هایشان می‌رفتند از توی گلدان‌های ایوان، خرخاکی و کرم‌های کوچک پیدا می‌کردند.

پسر من نمی‌دانست که وقتی خیره شده‌ام به صفحه‌ی کتابی و دارم برایش یکی از افسانه‌های برادران‌گرم را می‌خوانم، در حالِ بافتنِ قصه‌های خودم هستم. ما می‌شدیم هنسل و گرتل، و می‌رفتیم توی کلبه‌ی شکلاتی. جادوگر بدجنس هم آقای جمالی، همسایه‌ی طبقه‌ی اول بود که نمی‌گذاشت بچه‌ها بروند توی حیاط دوچرخه‌سواری کنند چون می‌ترسید از روی تخمِ ریحان‌ها و جوانه‌ی جعفری‌هایش رد شوند و رُزهای مینیاتوری زرد و صورتی‌اش را خراب کنند و آلبالوهای کال را به جایِ گوجه‌سبز بکنند و حرام کنند.

بعدها که پسر بزرگ‌تر شد و یاد گرفت خودش داستان‌ها را بخواند، البته دستم رو شد؛ و بدجوری هم رو شد و طوری که هیچ‌جوری نمی‌شد آن ریخت و پاش‌ها و قصه‌پردازی‌های شخصی را رفع و رجوع کنم. بله، من گیر افتاده بودم و باید جواب می‌دادم که چرا این تام سائیری که توی کتاب است با آن تامی که برایش تعریف کرده‌ام آن قدر فرق دارد و این یکی اصلاً سیب‌زمینی سرخ‌کرده و فیله‌سوخاری نمی‌داند چیست و اسم برادرش هم سید است و نه امیر، و تازه ناتنی هم هستند، و خیلی هم پسر خوب و آرامی بوده و با تامی خوب تا نمی‌کرده و برای همین تامی او را دوست نداشته؛ و تازه این عمه کجا بود که حالا سروکله‌اش پیدا شده است؟

پسر من نمی‌توانست خلاقیتِ بیچاره‌کننده و مقاومت‌ناپذیرِ مادر داستان‌گویش را در برابر دست‌کاری داستان‌های تکراری درک کند و بنابراین او را یک حقه‌باز فریب‌کار دانست که بزرگ‌ترین هنرش «صنعت» است؛ صنعتی که با آن چیزهایی را خراب می‌کند و برای خودش از نو می‌سازد.

و راستش کاملاً حق با او بود و با هرکسی که داستان‌پردازی را صنعت بدانند و قصه‌گورا صنعتگری که چون می‌داند حقیقت را در سینی به کسی تقدیم نمی‌کنند، پیچ‌ومهره‌ی واقعیت‌ها را باز می‌کند و بعد از نو سوار می‌کند و چیزهایی را می‌سازد که از نظرِ خودش تنها مسیرِ کشفِ حقیقت هستند. به این خاطر که او داستان‌گو است و داستان‌گوها می‌دانند و

تنها آن‌ها می‌دانند آن چیزی که در واقع دروغ است و فریب است، نه صنعتِ افسانه‌ها، که توهم وجود «یک حقیقت» محض است.

این کتاب را به این امید نوشتم که بتوانم بارِ تاریخیِ حقایق را بر شانه‌های ظریفِ داستان‌ها نشان بدهم. حتی اگر شده به اندازه‌ی یک لحظه از آنچه به واقع وجود دارد. داستان‌ها همه جا هستند. حتی جایی که دارند انکار می‌شوند؛ مثل تاریخ و لای اسناد و گزارش‌هایی که مدعی ارائه‌ی واقعیت‌های محض هستند. حتی آنجا هم داستان‌ها وجود دارند. جایی نشسته‌اند و دارند ما را تماشا می‌کنند. به ما نگاه می‌کنند و می‌گویند کجای کار هستید؟ اگر می‌خواهید به قدر ذره‌ای از حقیقت دست پیدا کنید، بیایید و ما را پیدا کنید. داستان‌ها را؛ همان‌هایی که به بن‌بست‌های اندیشه پاسخ می‌دهند و از واقعیت‌های تاریخی راهی به «آگاهی» و «فهم» ما می‌گشایند. داستان‌ها را می‌گوییم.

